مدخلی بر تلاش برای ندیدن یا نشناختن امپریالیسم!

مرتضی محسنی

این نوشته ادعا ندارد و نمی‌خواهد مفهوم امپریالیسم را مورد کنکاش قرار دهد و قصد ندارد، در این زمینه بحث و جدلی را آغاز کند. روی صحبت با جماعات و گروه‌هایی از راست و چپ است که مدعی شناخت کامل و جامع شرایط کنونی اقتصاد سیاسی جوامع سرمایه‌داری هستند و اصرار دارند که دیدگاه خود را مبنای تحلیل و سپس کنش سیاسی قرار دهند، ولی به محض ابراز فهمشان از مفهوم امپریالیسم، میزان درک و دریافتشان از این مقوله آشکار می‌شود.

البته ما در مقام دیدگاهی که مدافع آن هستیم، با رویکرد سویه راست، بحث و جدلی نداریم و آن نوع تفکر را کاملا طبیعی و منطبق بر منافعشان می‌دانیم. در عین حال ابراز می‌کنیم که در بسیاری از مواقع، دو سر این طیف همپوشان یکدیگرند و عموما در کنشگری سیاسی همدیگر را تکمیل می‌کنند. پس اینجا تاکیدمان بر کسانی است که خود را در سویه چپ می‌انگارند و ادعا دارند که امپریالیسم را در چارچوب تعریف لنینی و تغییرات پس از آن می‌شناسند. همان کسانی که می‌گویند ایران یک کشور سرمایه‌داری است و در چارچوب نظام جهانی سرمایه‌داری تعریف می‌شود، اما نقش مستقیمی برای سلطه امپریالیسم جهانی و در رأس آن ایالات متحده آمریکا قائل نیستند و تمامی آنچه را در صحنه سیاسی ایران در حال رخ دادن است، امری کاملا و صرفا داخلی می‌پندارند؛ از این رو، مبارزه با سرمایه داخلی را اولویت بخشیده و مبارزه قاطع و گاه میدانی با سرمایه داخلی را مبنای تحلیل و کنش خود قرار می‌دهند و محملی جدی برای مداخله امپریالیستی به عنوان آماج اصلی مبارزه و متقابلا ایستادگی و تقابل با آن نمی‌پذیرند. اینان دائما نیروهای ضد امپریالیست را مورد تحقیر قرار داده و خود را مبری از این «برچسب» می‌دانند.

این تفکر و ادعا که از جانب بخش های نسبتا بزرگی از مدعیان چپ، افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مختلف ابراز و در سطح بسیار وسیعی هم تبلیغ می‌شود، مدعی است که اساسا شکل مبارزه در وضعیت کنونی، ما را بر این می‌دارد که حاکمیت سرمایه‌دارانه داخلی را آماج اصلی حمله قرار دهیم و نقش بسیار مخرب و تعیین کننده امپریالیسم به عنوان عامل خارجی را، اگر چه نادیده نگیریم، در اولویت بعد قرار دهیم و در واقع مبارزه با آن را به آینده موکول کنیم. باید پرسید: در صورت غلبه کامل امپریالیسم بر کشور، با توجه به مبری دانستن خود در مبارزه فعلی با امپریالیسم، چه خواهند گفت.

نوشته حاضر تلاش می‌کند این تفکر را به چالش بکشد تا از این طریق بتواند به یک راهکار و راهبرد منطبق بر شرایط و وضعیت خاص کنونی جهان برای مبارزه و برانداختن هر نوع سلطه‌گری داخلی و خارجی دست یابد.

بسیار روشن و بدیهی است که برای شناخت امپریالیسم باید از یک نقطه عزیمت آغاز کرد و آن شناخت کامل و کافی از نظام سرمایه‌داری جهانی است؛ یعنی نظامی که در دوره‌ای از تاریخ زندگی بشری آغاز شده، و به دلیل این تفاوت در نقطه عزیمت کشورها و جوامع، و سپس سلطه کامل یا نسبی یک دسته از این جوامع بر دسته دیگر، اکنون آنها در مراحل مختلف تکاملی این نظام قرار دارند. به بیانی دیگر، کشورها و «جوامع شمال»، عموما در مراحل بالاتر و یا آخرین مراحل تاریخی این نظام و کشورها و «جوامع جنوب»، در مراحلی عقب‌تر یا پائین‌تر قرار دارند.

بنابراین قابل فهم است که جوامع و کشورهای گروه اول بخواهند که برای غلبه بر رکود و بحران های دوره‌ای و ساختاری خود، همچنان به دست‌اندازی بر جوامع گروه دوم اقدام کنند تا بتوانند همچون گذشته این«خون‌ریزی» از جنوب به شمال ادامه یابد. اما در دوره حاضر، بیشتر کشورها و جوامع جنوب، خود در مراحلی از رشد نظام سرمایه‌داری قرار دارند و بنابراین ادامه این خون‌ریزی به شمال بسیار سخت شده است و سرمایه‌داری در این کشورها و جوامع تنها با استثمار شدید و خشن داخلی و غارت منابع طبیعی به نفع خود است که امکان ادامه زندگی‌اش ممکن است.

می‌دانیم که بر اساس تحلیل مارکس، از رشد و تکامل جوامع بشری، تنها از طریق استثمار نیروی کار و چپاول منابع طبیعی است که نظام سرمایه‌داری موجودیت و موضوعیت می‌یابد. بنابراین، شکی وجود ندارد که در حال حاضر، در بیشتر جوامع شمال و جنوب، سرمایه است که حکم می‌راند، با این تفاوت فاحش که گروه اول علاوه بر استثمار نیروی کار داخلی خود، تمامی نیرو و امکانات خود را بکار گرفته تا همچون سده‌های گذشته، حتی به‌صورتی بسیار تهاجمی‌تر و هارتَر، جوامع جنوب یا شرق را مورد دست‌اندازی و استثمار نیروی کار و غارت منابع طبیعی قرار دهد. بنابراین، جوامع شمال و در راس آنها ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرتمندترین و با نفوذترین کشور امپریالیستی می‌خواهد و چاره دیگری هم ندارد که برای رهایی و خروج از مهلکه بحران ساختاری دست بگریبانش، علاوه بر استثمار نیروی کار خود، تا جای ممکن جوامع جنوب را نیز به زیر سلطه خود آورد.

با توجه به این توصیف، اولویت مبارزه مردم و در وهله نخست نیروی کار جوامع جنوب، مشخص و آشکار می‌شود که هم در داخل جوامع و کشورهای خود مورد استثمار سرمایه داخلی قرار گرفته‌اند و هم هدف استثمار مضاعف امپریالیستی می‌باشند. در اینجا سخن از مبارزه با یکی از این اشکال استثمار نیست، بلکه اولویت بخشی به یکی از این دو نوع استثمار است که آماج‌های اولیه و ثانویه را مشخص می‌کند بدون اینکه اولویت دوم هرگز از منظر ما خارج شده باشد. در واقع باید به صورتی جدی به همپوشانی این دو نیز توجه داشته باشیم.

پس باید نخست تمامی آماج‌ها به سوی نیروی امپریالیستی نشانه رود و سپس با اندکی مسامحه یا صبوری، سرمایه بزرگ داخلی هدف گرفته شود. این موضوع هرگز به این معنی نیست و نخواهد بود که

این دو آماج کاملا از هم قابل تفکیک هستند و نیروی کار خود را در خدمت سرمایه داخلی قرار دهد. چون در هر حال سرمایه‌داری جهانی به شکل نظامی یکپارچه و متداخل و در هم تنیده مرزهای سرمایه داخلی و خارجی را مبهم ساخته و شناخت این مرزها و لحظه انتخاب آماج قرار دادن هریک از آنها چندان آسان نیست. این موضوع همچنین بدین معنا نیست که نتوان از طرق مختلف از جمله میزان وابستگی اقتصادی و مواضع سیاسی، این مرزها و حدودها را شناخت. این وظیفه اولیه و بسیار مهم نیروها و جریان‌های سیاسی و کنشگران مترقی است که به این مرحله از آگاهی برسند که همواره اِشراف کامل به حدود و ثغور این مرزها داشته باشند تا بتوانند تصمیمات درست را در لحظه مناسب بگیرند و به اشکال و صورت‌های مختلف با ابزارهای موجود و ابتکارهای نو، آن را به میان طبقات پائینی جامعه و در وهله نخست نیروی کار و طبقه کارگر (با تعریف موسع آن) ببرند.

با توضیح و توصیف بالا می‌توان به این نتیجه رسید که در کشور ما هم وظیفه نخست این است که حد و مرز و حدود این پیوستگی و وابستگی سرمایه داخلی و خارجی را شناخت و سپس با توجه دقیق به آن، به کنشگری سیاسی پرداخت. هر شکلی از بی‌توجهی و یا ناتوانی در شناخت این حدود، و میزان اثر گذاری آن بر سیاست‌های داخلی قطعا موجب خسران عظیم خواهد شد. در تاریخ معاصر ایران این بی‌توجهی و ناتوانی در مقاطع مختلف تاریخ معاصر، ضربات جدی و بعضا غیر قابل چشم پوشی پدید آورده است.

بر خلاف برخی تصورات و اظهارات گروه‌های منتسب به چپ، امپریالیسم یک انتزاع نیست، امپریالیسم همان نظام سرمایه‌داری در بالاترین، و شاید بتوان گفت پایانی‌ترین مراحل رشد خود است و مبارزه با آن، نه تنها انحراف از مبارزه با سرمایه‌داری داخلی نیست، بلکه در شرایطی (مثل شرایط کشور ما) می‌تواند مقدم و یا هم عرض همدیگر باشند. باید دانست که امپریالیسم و نه سرمایه‌داری داخلی است که در حال حاضر توانایی نابودی کل بشریت، از جمله کشور ما را دارد و شاید در شرایطی خاص به آن دست بزند. این «شاید» از آن جهت است که در سده‌های گذشته چنین خطری جهان را تهدید نمی‌کرد؛ همچنین اکنون نیروها و کشورهایی در جهان هستند که با اشکالی از مبارزه منطقی، درست و دقیقِ مبتنی بر داشتن قدرتی هم‌طراز با بزرگترین قدرت امپریالیستی تاریخ (ایالات متحده آمریکا) و درک وضعیت کنونی جهان، مانع دستیازی امپریالیسم به سلاح کشتار جمعی و نابودی بشریت می‌شوند. امپریالیسم ایالات متحده هم به این درجه از فهمِ قدرت مقابلِ خود و مانع اصلی سیطره کاملش بر جهان، رسیده است. آنچه در آلاسکا و اکنون در سفر رهبر جمهوری خلق چین به آن کشور، در انظار جهانی نمایان شد؛ این فهم امپریالیسم ایالات متحده را از قدرت مقابل خود آشکار ساخت.

نتیجه اینکه با شناخت سرمایه داخلی و جهانی و میزان در هم آمیختگی و وابستگی آنها به همدیگر و بعضا تضادهای میان آنها از یک طرف، و میزان تاثیر گذاری هر کدام بر جهان و نیز سرنوشت سرمایه

جهانی و لاجرم سرنوشت سرمایه‌داری در کشور ما، می‌توان در شرایط و وضعیت کنونی، مشخص کرد که آماج اصلی مبارزه نیروهای مترقی چه باشد. باید به ایستادگی و مبارزه بدون هرگونه مماشات با امپریالیسمی پرداخت که همچون حیوانی وحشی و هار برای یافتن مفرِ گریز از بحران ساختاری دست بگریبانش، هجوم آورده است، چرا که از هر موجود در حال نَزَعی عمل وحشیانه برمی‌آید. نمونه‌های مشخص این وحشی‌گری، در جنگ‌ها، تهاجم‌ها و مداخلاتی که دو کشور ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی و دیگر کشورهای امپریالیستی شمال و غرب در مواجهه با جوامع جنوب در پیش گرفته‌اند، به فراوانی پیش چشم ماست و می‌توان نتیجه گرفت که باز هم و شاید بسیار مخرب‌تر و حتی در سطح نابودی بشریت و یا تمدن بشری، به این اَعمال دست بزنند. تجاوزات، مداخلات، قتل و غارت‌هایی که هم اکنون در حال انجام آن هستند، به شکلی غیر قابل انکار، هر انسان منصفی را وا می‌دارد که نتواند از این خطر چشم پوشی کند و به «اما و اگر» بسپارد.

بنابراین در مرحله کنونی، با وضعیت مشخص سرمایه‌داری جهانی و داخلی، می‌توان آماج‌ها را به روشنی دید و همزمان میزان هم پوشانی آن آماج‌ها را هم در نظر گرفت تا بتوان از قِبل آن به تصمیم‌ها و اقدام‌های مشخص سیاسی دست زد. نکته مهم اینجاست که آنانی که مدعی مبارزه با سرمایه‌داری هستند، آیا می‌دانند که امپریالیسم هم مرحله‌ای از همان نظام است و مبارزه با آن نه تنها هیچ منافاتی با مبارزه مشخص با سرمایه‌داری ندارد، بلکه این مبارزه در کلیت خود همان مبارزه با سرمایه‌داری است؟ با تعیین حدود و مرزهای همپوشان سرمایه‌داری خارجی و داخلی، می‌توان در این مبارزه به شناخت «وضعیت مشخص» رسید و آماج‌ها و اولویت‌ها و همزمان همپوشانی‌های آنها را روشن ساخت تا بدین ترتیب در بند اقدامات مکانیکی یا تخیلی نیفتاد. بدین ترتیب، می‌توان به شکلی مشخص و روشن و بدون اما و اگر، موضع خود را روشن ساخت و از هیچ افترایی (که این روزها در قالب برچسب« پوپولیسیم» اظهار می‌شود و یکی از ابزارهای آشنای سرمایه‌داری داخلی و خارجی و جریان‌های ماجراجو و به دور از واقعیات جامعه ایران است)، نهراسید. باید یقین کرد که مبارزه با امپریالیسم همان مبارزه با سرمایه‌داری است و تفکیک میان این دو، در واقع کژراهه‌ای است که نه این است و نه آن. در یک کلام مبارزه با امپریالیسم شکلی از مبارزه با سرمایه‌داری است که موفقیت در آن، عملا منجر به تضعیف سرمایه داخلی شده و امکانات ویژه‌ای برای مبارزه با آن فراهم خواهد کرد. ندیدن این وجه از مبارزه با امپریالیسم بسیار پرسش برانگیز است.

امید است با دستیابی به شناختی روشن و بدون ابهام از وضعیت و شرایط مشخص سرمایه جهانی و تدقیق حدود و ثغور آن با سرمایه داخلی، همچنین شناخت جامع و مبتنی بر واقعیات و ضروریات جامعه و خطرات عظیمی که در شرایط کنونی آن را تهدید می‌کند و سپس کنشگری منطبق بر آن، به اهداف مبارزه جهانی نیروی کار با سرمایه خارجی و داخلی دست یافت.